

در باره چیستی باطن قرآن، هم در روایات توضیحاتی داده شده و هم فرضیه ها و نظریه هایی از طرف دانشمندان اسلامی ارائه شده است. به طور کلی در این باره دو نظر کاملاً متفاوت وجود دارد: یکی باطن را از نوع معانی می داند و دیگری آن را از نوع حقایق وجودی به شمار می آورد. بنا بر این، می توانیم دیدگاه ها را به دو بخش تقسیم کنیم: دیدگاه معنا شناسانه و دیدگاه وجود شناسانه:

الف) دیدگاه معنا شناسانه:

بیش ترین کسانی که در باره ی ظاهر و باطن قرآن و روایات مربوط بحث کرده اند، در این گروه جای دارند، یعنی باطن را از نوع معانی می دانند، اگر چه در این که باطن قرآن به چه معانیی گفته می شود اختلاف دارند. برخی از نوع معنای مطابقی، برخی از باب معنای التزامی و برخی معنای تضمینی دانسته اند، اما همه در این امر مشترک اند که باطن، معنایی از معانی است که در ورای معنای سطحی يك آیه یا يك لفظ از قرآن اراده شده است. برای روشن شدن بحث، مثالی ذکر می کنم: خدای متعال می فرماید:

(لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أُنْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...) [1]

معنای لفظی و ظاهری این آیه، با توجه به معنای وضعی واژه های به کار رفته و نیز سیاق آیه که در باره ی حج نازل شده، این است که: نیکی آن نیست که از پشتِ خانه ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه ها از درِ ورودی آنها درآید.

در زمان جاهلیت، مردم هنگامی که برای حج احرام می بستند، از درِ خانه وارد نمی شدند، بلکه دیوار پشت خانه را سوراخ می کردند و از طریق آن وارد و خارج می شدند. خداوند در این آیه، آنها را از این کار منع کرد. بنا بر این، هر کس به لغت عرب آشنا باشد و شأن نزول آیه را نیز بداند، معنای ظاهری این آیه را می فهمد. اما ملاحظه می کنیم که در روایات، برای این آیه معنای دیگری ذکر شده است که هیچ کدام مدلول لفظی آیه نیست، ولی ممکن است با تأمل در آیه به این معانی برسیم.

در روایتی که از امام باقر(علیه السلام) نقل شده، آیه را چنین معنا کرده است:

(یعنی آن یأتی الامر من وجهها ای الامور کان) [2]

یعنی گر چه آیه در مورد حج است و راه ورود و خروج از خانه، ولی در دل خود معنایی عمیق تر دارد و آن این است که هر کاری که می خواهید انجام دهید، از راه معقول آن وارد شوید. در روایت دیگری که آن هم از امام باقر(علیه السلام) نقل شده، آمده است:

(آل محمد(صلی الله علیه وآله) ابواب الله و سبيله) [3]

اهل بیت ابوابی هستند که با ورود بر آنها، می توانید به بارگاه الهی راه یابید. یعنی با وجود اهل بیت، مراجعه کردن به دیگران، بی راهه رفتن است و مانند آن است که شما از درِ ورودی خانه که برای این کار تعبیه شده است وارد نشوید و دیوار پشت خانه را سوراخ کنید و از آن راه به خانه وارد شوید. ملاحظه می کنید که در روایات نخست، در معنای ظاهری آیه توسعه داده شده است. به این صورت که گرچه آیه

در موردی خاص است، اما پشتوانه ی آن، معنایی کلی تر است و آن این که، برای هر کاری باید از راهش وارد شد. با این معنا، مدلول ظاهری آیه، خود مصداقی از این معنای کلی است و نیز روایت دوم بیانگر مصداقی از این معنای کلی است.

مثال دیگر: در روایتی آمده است که:

روزی کنیز امام مجتبی(علیه السلام) دسته گلی را به آن حضرت تقدیم کرد. آن حضرت در پاسخ به این اظهار محبت، او را آزاد کردند. به ایشان گفتند: چرا این کنیز را آزاد کردید؟ آن حضرت فرمودند: خداوند ما را به این ادب سرشته است، چرا که در قرآن کریم آمده است: (وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ نَجِّيْةً فَحَبِّوْا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ زِدُّوْهَا). [4] و آزاد کردن این کنیز، نیکوتر از کاری است که او کرد، از این رو او را آزاد کردم. [5]

در این جا نیز ملاحظه می کنیم که معنای ظاهری آیه در مورد سلام دادن است، اما امام مجتبی(علیه السلام) معنایی کلی تر و فراگیرتر از آن فهمیده و بدان عمل کرده است. به اصطلاح، می توان گفت که در این گونه موارد، لغو خصوصیت شده است، یعنی نه در مورد اوّل خصوصیتی برای نهی از سوراخ کردن دیوار وجود دارد و نه در مورد دوم خصوصیتی برای سلام و جواب سلام، بلکه هر يك از این دو مورد، مصداقی از يك معنای کلی هستند. بنا بر این، در این نظریه، بطن قرآن عبارت است از: معنایی که در وهله ی نخست به ذهن هر کسی نمی رسد، ولی کسانی که اهل دقت و ژرف نگری هستند و به تعبیر قرآن راسخ در علم هستند، می توانند به این معانی دست رسی پیدا کنند.

یادآوری این نکته لازم است که از میان مفسران بنام جهان اسلام، مرحوم علامه طباطبایی از کسانی است که قایل به نظریه ی معناشناسانه است و این نظریه را در تفسیر المیزان، به ویژه ذیل آیه ی 7 سوره ی آل عمران و در کتاب ارجمند قرآن در اسلام به خوبی تبیین کرده اند. گر چه ایشان معانی باطنی را از مدلول های مطابقی لفظ دانسته اند، که این نکته محل تأمل است و جای بحث دارد و باید منظور ایشان از معنای مطابقی در این بحث روشن شود.

ب) دیدگاه وجودشناسانه:

در این نظریه، بطون قرآن از نوع معانی ذهنی و کلی نیست که با به کارگیری عقل و ذهن، بتوان به آنها دست یافت. بلکه قرآن کریم، غیر از وجود لفظی و کتبی، دارای حقیقتی است که آن حقیقت ذومراتب است، و سالک الی الله با سیر و سلوک معنوی می تواند به مرتبه یا مراتبی از آن حقیقت برسد. این گروه بر این باورند که خدای متعال در قرآن تجلّی کرده است و این کتاب نازل ترین مرتبه ی تجلّی حق تعالی است. انسان می تواند، با فهم قرآن و عمل به آن، به مراتب بالاتری از این تجلّی برسد. از این رو، کسی که اخلاقیات قرآنی است، به مرتبه ای از حقایق قرآن دست یافته است و از آن جا که قرآن تجلّی اسماء حسنی و صفات بلند مرتبه ی حق تعالی است و این اسما و صفات کریمه، حدّی ندارد، بطون قرآن نیز حدّی ندارند و سالک هر چه بالا رود، حقایق بالاتری وجود دارد. در زبان روایات، این مراتب به هفت مرتبه محدود شده است و هر يك از این مراتب نیز خود دارای مراتبی است.

امام خمینی(قدس سره) در کتاب آداب الصلاة این تفسیر را برای بطون قرآن ارائه داده اند و در این باره می فرمایند:

حقیقت قرآن شریف الهی قبل از تنزل به منازل خلقیه و تطوّر به اطوار فعلیه، از شئون ذاتیه و حقایق علمیه در

حضرت احدیت است و آن حقیقت "کلام نفسی" است که مقارعه ی ذاتیه در حضرت اسماییه است. و این حقیقت برای احدی حاصل نشود به علوم رسمیّه و نه به معارف قلبیّه و نه به مکاشفه ی غیبیّه، مگر به مکاشفه ی تامّه ی الهیه برای ذات مبارک نبی ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله) در محفل انس "قاب قوسین"، بلکه در خلوتگاه سرّ مقام "أَوِ ادْنَى"، و دست آمال عائله ی بشریه از آن کوتاه است، مگر خلّص از اولیاءالله که به حسب انوار معنویه و حقایق الهیه، با روحانیت آن ذات مقدّس مشترک و به واسطه ی تبعیت تامّه، فانی در آن حضرت شدند، که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقّی کنند و حقیقت قرآن، به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلّی کند، به قلوب آنها منعکس شود، بدون تنزّل به منازل و تطوّر به اطوار، و آن قرآن بی تحریف و تغییر است و از کُتاب وحی الهی، کسی که تحمل این قرآن را می تواند کند وجود شریف ولی الله مطلق، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است، و سایرین نتوانند اخذ این حقیقت کنند مگر با تنزّل از مقام غیب به موطن شهادت و تطوّر به اطوار ملکّیّه و تکسّی به کسوه ی الفاظ و حروف دنیاویه و این یکی از معانی "تحریف" است که در جمیع کتاب الهی و قرآن شریف واقع شده و تمام آیات شریفه با تحریف بلکه تحریفات بسیار، به حسب منازل و مراحل که از حضرت اسما تا اخریه ی عوالم شهادت و ملک طی نموده، در دسترس بشر گذاشته شده و عدد مراتب تحریف، مطابق با عدد مراتب بطون قرآن است، (طابق النعل بالنعل)، الاّ آن که تحریف، تنزّل از غیب مطلق به شهادت مطلقه است به حسب مراتب عوالم، و بطون، رجوع از شهادت مطلقه به غیب مطلق است. پس مبدأ تحریف و مبدأ بطون متعکس است، و سالک الی الله به هر مرتبه از بطون نایل شود، از یک مرتبه ی تحریف تخلّص پیدا کند، تا به بطون مطلق که بطن سابع است به حسب مراتب کلیه که رسید از تحریف مطلقاً متخلّص شود. [6]

از تعبیر سالک الی الله در کلام حضرت امام خمینی (قدس سره) دانسته می شود که بطون قرآن از نظر ایشان صرفاً یک سلسله معانی مترتب بر یکدیگر نیست، بلکه درجاتی از یک حقیقت وجودی است که سالک الی الله آن را می پیماید و طبعاً به هر مرحله که رسید، به درک آن مرحله نیز نایل می شود. با این توضیحات روشن می شود که راه دست یابی به بطون قرآن، در هر یک از دو نظریه، متفاوت است. در تفسیر معناشناسانه، لازمه ی دست یابی به بطون قرآن، فهم عمیق و رسوخ در علم است، امّا در تفسیر وجودشناسانه، سلوک الی الله و طهارت قلب لازم است. شاید بتوانیم بگوییم که این تحلیل از بطون، شبیه تحلیلی است که مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله) از تأویل قرآن عرضه داشته است.

ایشان تأویل قرآن را حقیقت یا حقایق عینی می داند. و در تفسیر المیزان می فرماید:

تأویل قرآن، نه از سنخ الفاظ است و نه از سنخ معانی و مدلولات الفاظ، بلکه از امور خارجی و عینی است. [7] باز هم یادآور می شویم که مرحوم علامه طباطبایی بین تأویل قرآن و بطون قرآن تفاوت قایل است. تأویل قرآن در نظر ایشان از مقوله ی معانی نیست، بلکه از مقوله ی حقایق عینی خارجی است، امّا بطون قرآن را از مقوله ی معانی می دانند که در طول معانی ظاهری قرار دارد.

سوال : آیا این دو تحلیل قابل جمع می باشد؟ در غیر این صورت کدام تحلیل ارجح است؟

اگر ما موضوع را، صرف نظر از روایات ظاهر و باطن در نظر بگیریم، هر یک از این دو تحلیل، فی حدّ نفسه درست است، یعنی، هم از طرفی الفاظ قرآن دارای معانی ظاهری و باطنی است که با تفکر و تعمّق در قرآن می توان به معانی ژرف قرآن دست یافت، و هم این که قرآن حکایت گر حقایق وجودی است که انسان ها می توانند به این

حقایق برسند. در خود قرآن نیز به این دو مطلب اشاره شده است. در آیه ی 7 سوره ی آل عمران می فرماید:

(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)

و در آیه ی 79 سوره ی واقعه می فرماید:

(إِنَّهُ لَفَرَّقَ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)

در آیه ی نخست مراد از تأویل قرآن، معانی آیات قرآن است، در حالی که در آیه ی دوم، مراد از قرآن، حقیقت قرآن است. شاهد بر این تحلیل آن است که، در مورد نخست، رسوخ در علم لازم است و در مورد دوم، طهارت نفس.

اما از نظر روایات ظاهر و باطن، باید بگوییم که در برخی از روایات تصریح شده است که مراد از بطن، معنایی

است که در ورای معنای ظاهری قرار دارد، چنان که در روایتی آمده است:

(مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا أَرْبَعَةٌ مَعَانٍ، ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ وَ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ، فَالظَّاهِرُ التِّلَاوَةُ وَ الْبَاطِنُ الْفَهْمُ وَ الْحَدُّ هُوَ أَحْكَامُ

الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْمَطْلَعُ هُوَ مُرَادُ اللَّهِ مِنَ الْعَبْدِ بِهَا) [8]

ملاحظه می کنیم که در این روایت تصریح شده است که باطن از نوع معنا است.

صرف نظر از این روایت که باطن را از نوع معنا معرفی کرده است، بعید نیست که مراد از بطن در برخی دیگر از

روایات، حقایق اسما و صفات الهی باشد که خداوند خواسته است با نسخه ی شفابخش قرآن، انسان را به آن

برساند. شاهد بر این مطلب این که، در بعضی روایات، لفظ قرآن به حقیقت وجودی قرآن اطلاق شده است، مانند

آنچه از عایشه نقل شده که در باره ی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) گفته است:

(إِنَّ خُلُقَ نَبِيِّ اللَّهِ كَانَ الْقُرْآنَ) [9]

انسان ها با تهذیب نفس و مجاهدتی که میورزند، می توانند به مراتبی از حقایق قرآنی دست یابند و با آن متحد

شوند.

در این جا با ذکر مثالی از رابطه ی بین کلام و صفات نفسانی متکلم (کلام نفسی) به تبیین این مطلب می

پردازیم .

اگر متکلم را به صورت فردی که مربّی کودکان است در نظر بگیریم که می خواهد با کلام خود، کودکانی را که تحت

نظر او هستند تربیت کند، موضوع روشن می شود. فرض کنید این مربی دارای صفاتی چون عطوفت، مهرورزی،

شجاعت و سخاوت است و این صفات را با علم حضوری در خود می یابد و دوست دارد این صفات را در افراد

تحت تربیتش نیز به وجود آورد. بدیهی است که ایجاد این صفات در آن افراد به طور مستقیم امکان پذیر نیست،

از این رو با به کار بردن روش های مختلف تربیتی، مقصود خویش را پی می گیرد. گاهی آنها را به کاری امر می

کند، گاهی نهی می کند، گاهی قصه می گوید، گاهی ترغیب می کند و.... مقصد تمام این امور، فعلیّت بخشیدن

به صفات پیش گفته است. در این جا می توان گفت که چون انتقال صفات به طور مستقیم ممکن نبوده، او آنها

را به صورت داستان، امر، نهی، ترغیب و ترهیب و... نازل ساخته است. به عبارت دیگر، باطن و حقیقت همه ی

قصه ها، امر و نهی ها و دیگر کارهای تربیتی او، همان صفاتی است که در خودش فعلیّت دارد.

پروردگار متعال، واجد همه ی صفات کمال، در حدّ بی نهایت است و خود خواسته است بشری بیافریند که خلیفه

ی او در زمین باشد. او را قدرت بیان آموخته و آنگاه قرآن را برای هدایت او فرستاده و به تعبیر روایات، خودش در

این قرآن تجلی کرده است. بدون شك انسان می تواند صفات و اسمای الهی را آن طور که حقیقت آن است، در

خود متجلی سازد، بلکه هر کسی می تواند به مرتبه ای از آن دست یابد. مناسب است که در پایان این مطلب

کلامی از حضرت امام خمینی (قدس سره) نقل کنیم که می فرماید:

خدای تبارك و تعالى به واسطه ی سعه ی رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قرب و قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم تنزّل داده، تا به این عالم ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه ی الفاظ و صورت حروف در آمدهاست برای استخلاص مسجونین، در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین در زنجیرهای آمال و امانی، و رساندن آنها را از حضيض نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوّت و انسانیت، و از مجاورت شیطان به مرافقت ملکوتیین، بلکه به وصول به مقام قرب و حصول مرتبه ی لقاءالله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است. [10]

پی‌نوشت‌ها

- [1] . سوره ی بقره (2)، آیه ی 189.
- [2] . ر. ك: طبرسی، مجمع البیان، مجلد 1 - 2، ص 508، ذیل آیه ی 189 سوره ی بقره.
- [3] . ر. ك: تفسیر عیاشی، ج 1، ص 105، ذیل آیه ی 189، سوره ی بقره.
- [4] . سوره ی نساء (4)، آیه ی 86.
- [5] . ر. ك: ابن شهر آشوب: المناقب، ج 4، ص 18.
- [6] . امام خمینی، آداب الصّلاة، ص 181.
- [7] . محمّد حسین طباطبایی-، تفسیر المیزان، ج 3، ص 27، ذیل آیه ی 7 سوره ی آل عمران.
- [8] . تفسیر صافی، ج 1، ص 28.
- [9] . صحیح مسلم، ج 2، ص 179 (کتاب صلاة المسافر، ح 139).
- [10] . امام خمینی(قدس سره)، آداب الصلاة، ص 184.